

## □ «از ویژه گیهای یک هنرمند خلاق و اصیل»

□ علی اکبر خانجانی

### یک هنرمند خلاق و اصیل:

یک هنرمند خلاق و اصیل کسی است که هرگز حقیقت را قربانی مصلحت نمیکند. این مصلحت هر چیز «مقدسی» که می خواهد باشد، حتی هنرش.

و هرگز در هنرش به فحاشی و یا مدیحه سرایی نمی پردازد. زیرا در اینصورت بت های جدیدی می آفریند. حال آنکه رسالت او بت شکنی است.

یک هنرمند خلاق میدانند که فحاشی و مدیحه سرایی هر دو یکی است.

او هرگز سوگند یاد نمیکند، زیرا می داند و عمیقاً تجربه کرده است که آنچه که اکنون هست، لحظه ای دیگر نیست. این است که او در مرز بین هستن و نیستن، قرار دارد و زندگی و حقیقت را چیزی به مانند «شدن» ممتد و ابدی می بیند.

برای او تنها یک هدف دائمی وجود دارد و آن «آشکارسازی» و شکافتن قلب واقعیت‌هاست و دریدن پرده‌های فریب و جعل و جهل. یک هنرمند خلاق، هرگز اسیر واژه و سبک و مکتب هنری‌اش نمی‌گردد و هر اثرش پله‌ای برای بالا رفتن در اثری بعدی‌اش خواهد بود. هنر در نظر یک هنرمند اصیل و پویا، همچون الهامی است که در ورای منطق علیت بدست آمدنی است.

یک هنرمند خلاق، کسی است که «علیت» را به عنوان آخرین مقاومت ذهن تجربه کرده و پشت سر نهاده است. زیرا او خرد علیتی را تا مرزهای «ندانستن» مطلق دریافته است. و از اینجاست که رسالت واقعی هنر را درمی‌یابد.

او یکی از بزرگترین رسالت خویش را پاره کردن چرت اعتیادهای تاریخی، اجتماعی و فرهنگی میداند. در نظر او، انسان هرگز وجود نداشته و ندارد. انسان چیزی است که همواره در حال شدن است. این است که به هنر جوهری و بالاتر از منطق و فلسفه و ایدئولوژی می‌بخشد.

یک هنرمند همیشه رونده می‌داند که در مرحله‌نهایی همواره این خطر وجود دارد که هنر، خودش دست آخر اصالت یابد. این است که او همواره در عین حال که در کشف اصالت‌ها می‌کوشد ولی در بیان‌نهایی اصالت را نیز رسوا می‌سازد. زیرا او بخوبی بر خطر «اصالتِ اصالت» آگاه است.

یک هنرمند اگر نتواند زبان و فهم و احساس مردم را دریابد، همواره مبدل به موجودی منزوی شده و دست‌آخربه یکی از انواع مواد فراموشی آور متوسل می‌گردد. یک هنرمند خلاق و اصیل از این بلا بدور می‌ماند و هرگز دچار مخدرات و یا مقدرات که هر دو یکی‌اند نمی‌گردد. یک هنرمند خلاق هرگز مسخ اثر هنری‌اش نمی‌گردد و همواره با خلق اثری جدید به نفی اثر قبلی‌اش می‌پردازد. و از طریق همین «نفی»

مداوم است که از بیماری تکرار و اعتیاد درمان می ماند.  
در نظریک هنرمند خلاق، زندگی وهستی بزرگترین جایگاه و سرچشمه هنر است و این است که از هرگز هیچ پدیده غیر هنری مشاهده نمی کند.

یک هنرمند واقعی، هرگز رسالتش را با یک قاضی اشتباه نمیگیرد. او از سیطره «بایستن» و «نبایستن» مصون است. او فقط نشان میدهد که: «چرا چنین است». بایستن و نبایستن را به مردم وامیگذارد. زیرا او به انسان به عنوان یک موجود مطلقاً آزاده می نگرد.

یک هنرمند واقعی، از سطحی نگری و بازی با واژه ها شدیداً پرهیز میورزد زیرا میدانند که سطوح را به هر طریق که خود مایل باشد می تواند فهم و تفسیر نماید. او همواره بسوی ریشه ها فراخوانده می شود، در آنجا خواستن و نخواستن و دوست داشتن یا نداشتن، پسندیدن یا نپسندیدن هیچ راهی ندارد. در آنجا هر چیزی همان است که هست.

زندگی یک هنرمند واقعی والاترین اثر هنری اش می باشد. در نظر او زندگی و هنر دو پدیده نیستند.

یک هنرمند واقعی بایستی در نوک پیکان آگاهی و خود آگاهی عصر خویش در حرکت باشد.

والسلام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی